**جلال او را نگریستیم؛ پر از فیض و راستی**

یوحنا ۱:‏۱۴-‏۱۸

و کلمه جسم گردید؛ و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر؛ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می‌گفت: «این است آن که دربارۀ او گفتم، آن که بعد از من می‌آید، پیش از من شده است، زیرا که بر من مقدم بود.» و از پُریِ او، جمیع ما بهره یافتیم؛ و فیض به عوض فیض، زیرا شریعت به وسیلۀ موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیلۀ عیسی مسیح رسید. خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

مطلب خود را از آیۀ ۱۴ آغاز می‌کنیم، تا نکتۀ اصلی در این پاراگراف را بررسی نماییم. «و کلمه جسم گردید؛ و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر.» حال به آیۀ ۱ بازگردیم، تا به یاد آوریم که «کلمه» به چه کسی اشاره می‌کند. «در ابتدا کلمه بود؛ و کلمه نزد خدا بود؛ و کلمه، خدا بود» (یوحنا ۱:۱). پس «کلمه» به خدای پسر اشاره دارد.

من واژۀ «پسر» را به کار می‌برم، چرا که این واژه در آیۀ ۱۴ به کار رفته است: «کلمه جسم گردید؛ و میان ما ساکن شد؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر.» پس «کلمه»، پسر خداست.

**یک خدا، سه شخصیت**

مسلمانان در خصوص واژۀ «پسر» به خطا رفته و لغزش خورده‌اند؛ همان‌طور که بسیاری دیگر نیز. برخی از آنها فکر می‌کنند منظور ما این است که خدا با مریم رابطۀ جنسی داشته، و پسری را به وجود آورده است. ولی منظور کتاب‌مقدس این نیست. انجیل یوحنا ۱:۱ می‌فرماید: «در ابتدا کلمه بود.» این «کلمه»، پسر خداست؛ و پسر خدا، آغازی نداشته است. او از ابتدا وجود داشته، او تا جایی که بتوانید به عقب برگردید؛ یعنی از ازل وجود داشته است. آیۀ ۳ می‌فرماید: «همه‌چیز به واسطۀ او آفریده شد؛ و به غیر از او، چیزی از موجودات وجود نیافت.» این بدان معناست که پسر آفریده نشد. او به هیچ شکل، جزیی از آفرینش نیست. بنابراین، آنچه دربارۀ پسر خدا می‌دانیم، این است که: ۱) او خداست. ۲) پدر نیز خداست. ۳) پسر، پدر نیست؛ او نزد پدر بود. ۴) او ابدی است؛ و آفریده نشده است.

دربارۀ آموزۀ تثلیث؛ یعنی یک خدا در سه شخصیتِ پدر، پسر، و روح‌القدس، بیش از این حرف برای گفتن وجود دارد. اما فعلاً تا همین حد را در ذهن داشته باشید. پسر، و پدر، یک خدا در دو شخصیت هستند. آنها از یک ذات الهی برخوردارند. آنها یک خدا هستند، با دو مرکز خودآگاهی.

**خدا انسان شد، بدون اینکه از خدا بودن بازایستد**

آنچه آیۀ ۱۴ بدان اشاره می‌کند؛ که یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ می‌باشد، این است که کلمه؛ یعنی پسر، انسان شد، بدون اینکه از خدا بودن بازایستد. در طی دو هفته، به این مهم خواهیم پرداخت که چطور بدانیم به واقع، چنین بوده است؛ و این شخصاً برای ما چه مفهومی دارد؟

«کلمه جسم گردید.» یعنی کلمۀ الهی؛ پسر الهیِ خدا، انسان شد، بدون اینکه از خدا بودن بازایستد. چطور این را متوجه می‌شویم؟ و این برای ما چه مفهومی دارد؟ کل وقت امروزمان را به این موضوع اختصاص خواهیم داد، تا با مراجعه به آیۀ ۱۴، بدین پرسشها پاسخ دهیم.

**کلمه میان ما ساکن شد**

اولین دلیلی که معتقدیم که کلمۀ الهی، در انسان شدنش، از کلمۀ الهی بودن بازنایستاد، به این جمله در آیۀ ۱۴ بازمی‌گردد: کلمه «میان ما ساکن شد.» فاعلِ این جمله، کلمه است؛ و این کلمه، خداست. پس طبیعی‌ترین حالت این است که بگوییم خدا؛ کلمه، میان ما ساکن شد. به همین دلیل، آن فرشته در انجیل متی ۱:‏۲۳ چنین گفت: «اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زایید؛ و نام او را عمانوییل خواهند خواند» (که به این معناست: خدا با ما.) وقتی کلمه؛ یعنی پسر، انسان شد، از خدا بودن بازنایستاد.

**جلالی شایستۀ پسر یگانۀ خدا**

دومین دلیلِ پذیرش این واقعیت، عبارت بعدی در آیۀ ۱۴ است: «جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر.» جلالِ چه کسی؟ جلالِ کلمه؛ کلمه‌ای که خداست؛ و این جلال، چه نوع جلالی است؟ «جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر».

وقتی یوحنا می‌گوید جلالِ کلمۀ جسم یافته، «جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر» است، آیا واژۀ «شایسته»، به معنای جلالی بدل می‌باشد؟ یعنی جلالِ واقعیِ پسر نیست؛ بلکه صرفاً جلالی شایستۀ پسر است؟ من این‌طور فکر نمی‌کنم. برای مثال، اگر من بگویم که «کتابی دارم؛ و می‌خواهم چون اولین گزینه‌ام به شما اهدا کنم.» شما در پاسخ چنین نمی‌گویید که «من واقعاً اولین گزینۀ شما نیستم؛ من صرفاً چون گزینۀ اول هستم.» خیر، وقتی می‌گویم «چون اولین گزینه‌ام به شما اهدا کنم»، منظورم این است که «من این کتاب را به شما می‌دهم؛ و شما واقعاً اولین گزینۀ من هستید.» وقتی یوحنا می‌گوید: «جلال او را دیدیم، جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر»، منظورش این است که «جلال او را دیدیم، جلالی که واقعاً جلالِ پسر خداست».

ما بر این حقیقت واقفیم، چرا که باز هم در بخش اول از آیۀ ۱۴، یوحنا واضح و روشن می‌گوید که «جلال او را دیدیم.» هیچ قید و شرطی وجود ندارد. جلال چه کسی؟ جلال کلمۀ جاودانه؛ یعنی پسر. «کلمه جسم گردید؛ و میان ما ساکن شد؛ و جلال او را دیدیم.» بنابراین، شگفتی و اعجابِ آموزۀ «تجسم یافتن»، همچنان به قوت خود باقی است. کلمه جسم گردید؛ و بدون اینکه از خدا بودن بازایستد، جسم گردید. او جلال خدا را عیان می‌سازد.

**این برای ما چه مفهومی دارد؟**

آیات ۱۵-‏۱۸، دلایل بیشتری ارائه می‌دهند، تا باور داشته باشیم که کلمه جسم گردید، بدون اینکه از خدا بودن بازایستد؛ و ما به امید خداوند، در هفتۀ آینده، آنها را بررسی خواهیم کرد. ولی اکنون با توجه به آیۀ ۱۴، این پرسش مطرح است که کلمه جسم گردید؛ یعنی پسر خدا انسان شد، بدون اینکه از خدا بودن بازایستد، می‌تواند برای ما چه مفهومی داشته باشد. چرا این را می‌پرسم؟ اولین دلیلش این است که خودِ آیه، بدان پاسخ می‌دهد؛ اما دلیل دیگری نیز وجود دارد.

**پروراندن فرهنگی که خواهان ایجاد رابطه است**

آیا به یاد می‌آورید که دو ماه پیش، پیغامهایی را موعظه کردم؛ و به خدا التماس نمودم که از آن پیغامها استفاده کند، تا چیزی را در کلیسای ما رشد و توسعه دهد، که من آن را فرهنگ ایجاد رابطه می‌نامم؟ و با اشاره به رسالۀ فیلیپیان ۲:‏۳-‏۴، منظورم را توضیح دادم: «و هیچ‌چیز را از راه تعصب و عُجْب مکنید؛ بلکه با فروتنی، دیگران را از خود بهتر بدانید؛ و هر یک از شما ملاحظۀ کارهای خود را نکند، بلکه هر کدام، کارهای دیگران را نیز.» به بیان دیگر، بیایید در مقام کلیسا، به گونه‌ای رشد کنیم، که از دایرۀ خود خارج شده، و دیگران را خدمت نموده و به امور دیگران نیز بیندیشیم.

و آیا به یاد می‌آورید که پایه و اساس آن ذهنیتِ خدمتگزار، آن ذهنیتی که خواهان برقراری ارتباط است، بر چه چیزی استوار بود؟ آیات بعدی، این را توضیح می‌دهد: «پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود؛ که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد» (فیلیپیان ۲:‏۵-‏۷). به عبارت دیگر، شالودۀ آن محبتِ فروتن و خدمتگزار، و زیربنای آن فرهنگ تجدید یافته در کلیسای بیت‌لحم، که خواهان ایجاد رابطه است، این بود: کلمه جسم گردید؛ و میان ما ساکن شد؛ و برای ما جان سپرد.

**تجسم یافتن، و کاربرد**

من به این مطلب اشاره نمودم، تا مبادا بگوییم که «بسیار خوب، تابستان گذشته، اندکی بر ایجاد این رابطه تأکید نمودیم؛ و حال دوباره به الهیات بازگشتیم.» خیر؛ تنها الهیاتی که مد نظر است، الهیاتی بوده که در رسالۀ فیلیپیان فصل ۲ مطرح می‌شود؛ که دقیقاً همین الهیاتی است که در انجیل یوحنا با آن رو‌به‌روییم. این حقایق، ما را یاری می‌رسانند تا مسیح، و جلال در مسیح را بشناسیم؛ و به واسطۀ مسیح، تبدیل شویم که محبت ورزیم (۱۳:‏۳۴؛ ۱۵:‏۱۲)؛ یعنی که این حقایق، کلیسای ما را از نظر روابط، دگرگون ساخته، و ما را پرمحبت‌تر، مفیدتر، و خادم‌تر ساخته، تا کمتر مغرور و خودخواه و کناره‌گیر بوده، و بیشتر به دیگران توجه داشته باشیم.

پس وقتی می‌گویم تا این پرسش را مطرح نکرده‌ایم که «کلمه جسم گردید»، برای ما چه مفهومی دارد، در آیۀ ۱۴ بمانیم، می‌توانید پیشاپیش، دلیل مطرح نمودنِ این پرسش را درک نمایید. چرا که هرگز از نظر من دور نبوده که این الهیات عظیم، چگونه می‌تواند زندگی شخصی، و روابط ما را تغییر دهد.

**ما در عیسی، جلال خدا را می‌بینیم**

بنابراین، «کلمه جسم گردید»، برای ما چه مفهومی دارد؟ آیۀ ۱۴ می‌فرماید: «پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر.» این بدان معناست که در عیسی مسیح، می‌توانیم جلال خدا را ببینیم؛ و این بدین معناست که جلال خدا، که در عیسی مکشوف گشت، ما را در گناهمان نابود نمی‌سازد؛ برعکس، این جلال، «پر از فیض و راستی» است. یعنی، جلال خدا در مسیح این است که خدا به ما رحم و شفقّت نشان می‌دهد، بدون اینکه راستی و امانتداری به خویش را به خطر اندازد؛ و این رحم و شفقّت، بسیار بسیار عظیم است. به همین دلیل بوده که یوحنا واژۀ «پُر» را به کار می‌برد. واژۀ «پُر»، جلال را توصیف می‌نماید. جلالِ پسر خدا، پر از فیض و رحمت برای ما گناهکاران است، بدون اینکه حقیقت خدا را به خطر اندازد.

**پر از فیض . . .**

این واقعاً خبری خوش است. خدا می‌توانسته در مقام یک قاضی و مأمور اعدام، مجسم شود؛ و همۀ ما نیز در حضور او خطاکار و مقصر بوده، و به مجازات ابدی محکوم می‌گشتیم. ولی او به این شکل، جسم نگردید. کلمه؛ پسر، که خداست، جسم گردید تا جلالی الهی را مکشوف نماید که «پر از فیض و راستی» است. کلمۀ خدا جسم گردید، تا نسبت به ما رحیم و پرشفقّت باشد. کلمۀ خدا جسم گردید، تا این رحمت و شفقّت به ما، مطابق با حقیقت و راستیِ خدا باشد. این فیض، فیضی به اصطلاح آبکی، و احساساتی، و بی‌اعتنا به اصول نخواهد بود.

این فیض، فیضی برحق و پربها است، که خدا را برمی‌افرازد. فیضی که مستقیماً به مرگ عیسی بر صلیب منتهی خواهد شد. در واقع، عیسی به همین دلیل جسم گردید. او می‌بایست جسم می‌گردید، تا بمیرد. او می‌بایست انسان می‌شد، تا در حالی که هم خدا، و هم انسان است، به جای ما جان دهد (عبرانیان ۲:‏۱۴-‏۱۵). کلمه جسم گردید، تا مرگ عیسی مسیح ممکن شود. صلیب آن مکانی بود که پُریِ فیض در آنجا تابناک‌تر درخشید. در صلیب مسیح بود که این مهم صورت پذیرفت و بهایش پرداخت شد.

 **. . . و راستی**

و این مهم، از طریق مرگ به انجام رسید، زیرا که پسر خدا، پر از فیض و راستی است. خدا به ما رحیم است و به راستیِ خویش امین. از این‌رو، وقتی پسرش می‌آید، پر از فیض و راستی است. وقتی مسیح جان سپرد، خدا به راستیِ خویش امین ماند؛ چرا که گناه، مجازات شد؛ و وقتی مسیح جان داد، خدا به ما فیض و رحمت نشان داد، چرا که مسیحْ مجازات شد، نه ما.

«کلمه جسم گردید»، برای ما این مفهوم را می‌رساند که در سراسر تاریخ، جلال خدا هرگز بدین‌گونه مکشوف نگشته بود. یعنی هرگز به آن تابناکی که در مرگ عیسی برای گناهکاران، پر از فیض، و پر از راستی، درخشید، نمایان نبوده است.

**دیدنِ زیباییِ روحانی**

در اینجا مراقب باشید نگویید که: «بسیار خوب، من آنجا نبودم تا عیسی را ببینم؛ پس آن جلال در دسترسِ من نیست تا آن را مشاهده کنم. شما که مذهبی هستید، می‌توانید هر قدر می‌خواهید دربارۀ جلال پسر خدا صحبت کنید، اما او اینجا نیست تا دیده شود.» مراقب باشید! فکر نکنید آن جلالی که آیۀ ۱۴ بدان اشاره می‌کند، صرفاً درخشش، یا زیبایی ظاهری است. عیسی از نظر فیزیکی، درخشان یا زیبا نبود: «او را نه صورتی، و نه جمالی می‌باشد؛ و چون او را می‌نگریم، منظری ندارد که مشتاق او باشیم» (اشعیا ۵۳:‏۲).

و فکر نکنید آن جلالی که در آیۀ ۱۴ از آن نام برده شده، صرفاً خود را در معجزات نمایان می‌سازد. کسانی بوده‌اند که معجزات را به چشم خود دیده، و می‌دانستند که چنین معجزاتی رخ داده است؛ ولی زیبایی یا جلالی را در آن معجزات مشاهده نکردند. آنها می‌خواستند او را بکشند (یوحنا ۱۱:‏۴۵-‏۴۸).

خیر، «جلالِ» مکشوفِ پسر خدا، جلالِ کلمه، جلالِ عیسی مسیح در اولین ظهورش، در اصلْ جلالی روحانی است؛ زیبایی روحانی؛ و این چیزی نیست که آن را با چشم فیزیکی مشاهده کنید، بلکه آن را با چشم دل باید دید (افسسیان ۱:‏۱۸). ما به شیوۀ سخن گفتن او، و به شیوۀ اعمال او، و به شیوۀ محبت نمودن او، و به شیوۀ جان سپردن او می‌نگریم؛ ولی با فیض است که آن جلال الهی، یا آن زیبایی را می‌بینیم که خود، خویشتن را به اثبات می‌رساند.

**ترکیبِ بی‌همتای فیض و راستی**

پولس در رسالۀ دوم قرنتیان ۴:۴، این حقیقت را بدین شکل بیان می‌کند: «خدای این جهان، فهم‌های بی‌ایمانشان را کور گردانیده است، تا مبادا تجلی بشارت جلال مسیح، که صورت خداست، ایشان را روشن سازد.» «جلال مسیح، که صورت خداست»، همان چیزی است که یوحنا ۱:‏۱۴، آن را «جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر؛ پر از فیض و راستی» می‌نامد.

و یادتان باشد که روی سخن پولس، با کسانی است که در زمان حیات عیسی در این جهان، هرگز او را ندیده بودند؛ همان‌طور که مخاطبان انجیل یوحنا نیز مانند ما، عیسی را به چشم خود ندیده بودند. جلالی که یوحنا ۱:‏۱۴، و دوم قرنتیان ۴:۴ بدان اشاره می‌کنند، جلالی است که به هنگام شنیدن رویداد زندگی عیسی، آن را از نظر روحانی مشاهده می‌نمایید.

لازم نیست او را از نظر فیزیکی ببینید. عیسی در انجیل یوحنا ۲۰:‏۲۹ فرمود: «خوشا به حال آنانی که ندیده ایمان آورند.» شما در انجیل یوحنا، و سایر نوشته‌های کتاب‌مقدس، با او ملاقات می‌کنید؛ و زمانی که با او ملاقات می‌کنید، آن رویدادهای الهام شده، و گفتار و کردار عیسی، جلال او را می‌تابانند؛ یعنی زیباییِ آن ترکیب بی‌همتای فیض و راستی، که خود، خویشتن را به اثبات می‌رساند.

**انجیل، تولد دوباره می‌بخشد**

این یک اتفاق نیست که آیات ۱۲-‏۱۳، تولد دوباره را توصیف می‌کنند؛ و آیۀ ۱۴، دیدن جلال پسر خدا را. آیات ۱۲-‏۱۴:

و اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد، تا فرزندان خدا گردند؛ یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، که نه از خون، و نه از خواهش جسد، و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند؛ و کلمه جسم گردید؛ و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر.

آیۀ ۴ را به خاطر آورید: «در او حیات بود؛ و حیات، نور انسان بود.» وقتی حیات تازۀ روحانی عطا می‌شود، نوری تازه پدیدار می‌گردد. این نور، نور فیزیکی نیست، بلکه درخشندگیِ روحانیِ جلال پسر خداست، که در آیۀ ۱۴ بدان اشاره شده است. بدین‌گونه است که می‌توانیم ببینیم.

و این حیات تازۀ روحانی، چگونه برای ما روی می‌دهد؟ آیۀ ۱۳ می‌فرماید که این حیات تازه، مشروط به آن است که ما نه از انسان، بلکه از خدا تولد یابیم. این حیات، با تولد دوباره یافتن، آغاز می‌گردد؛ و این‌گونه است که ما ایمان آورده، و مسیح را پذیرفته و فرزندان خدا می‌گردیم (یوحنا ۱:‏۱۲).

انجیل، حیات روحانی می‌بخشد؛ یعنی با شنیدن اعمال و گفتار نجاتبخش عیسی است که خدا در ما حیات روحانی به وجود می‌آورد. ما به واسطۀ انجیل، از خدا تولد می‌یابیم (اول پطرس ۱:‏۲۳-‏۲۵)؛ و آن حیات تازۀ روحانی، قادر است که نور جلال مسیح را مشاهده نماید (یوحنا ۱:‏۴). این امر، در یک دَم، روی می‌دهد؛ و به این دلیل است که انجیل یوحنا ۸:‏۱۲، آن را «نور حیات» می‌نامد. وقتی به شما حیات روحانی عطا می‌گردد، جلال روحانی را مشاهده می‌نمایید.

**آن جلال را ببینید**

اگر بخواهیم این مطلب را به شکل دیگری بیان کنیم، باید این‌طور بگوییم که بنا بر آیۀ ۱۲، این حیات و بینشِ تازه، به نورْ ایمان می‌آورد؛ و نور را چون حقیقت و جلال عیسی مسیح؛ پسر خدا، می‌پذیرد؛ و آیۀ ۱۲ می‌فرماید که در آن حیات و نور و ایمان آوردن و پذیرفتن است که این حق به ما داده می‌شود تا فرزندان خدا نامیده شویم. یعنی ما فرزندان خدا هستیم، زیرا این حیات، و نور، و باور، و پذیرفتن، این حق را از آنِ ما می‌کند که فرزندان خدا باشیم.

از این‌رو، پسر مجسمِ خدا را در حضور شما برمی‌افرازم: کلمه جسم گردید؛ و میان ما ساکن شد، بدون اینکه از خدا بودن بازایستد. جلال او را ببینید؛ جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر، پر از فیض و راستی. او را ببینید؛ زیرا آن جلال، خودِ اوست، او را ببینید و زیست نمایید. آمین.